

# امکان سنجی دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی در قانون اساسی

محمد رضا باقرزاده\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۴/۳۱

## چکیده

سوال اساسی نوشتار حاضر این است که حق حاکمیت ملی نسبت به نسل‌های بعد از عصر تأسیس چگونه قابل تعریف است و آنان چگونه می‌توانند این حق را در گزینش نظام سیاسی اعمال کنند؟ به‌ویژه اگر قوانین اساسی، برگزاری رفراندوم درباره‌ی اصل نظام سیاسی و یا اصول محوری آن را نپذیرفته باشند. در بررسی این مسأله با روش حقوقی، ضمن پذیرش بدون استثناء اصل حاکمیت ملی، تبیین‌های حقوقی‌ای درباره‌ی عدم امکان بازنگری در برخی اصول کلیدی نظام سیاسی در جمهوری اسلامی ایران ارائه شده است. این محدودیت حقوقی در وهله‌ی نخست ناشی از آن است که قانون اساسی، سند اداره و صیانت از نظام سیاسی است؛ لذا ممنوعیت بازنگری در آن‌دسته از اصول قانون اساسی که تغییر آن‌ها به‌منزله‌ی تغییر ماهیت نظام سیاسی باشد، عین صیانت از حق حاکمیت ملت است. ثانیاً، پذیرش این مسأله در تعارض با حق مهم دیگر، یعنی حق ثبات و پیشرفت است. و در وهله‌ی سوم، عقلانیت اندیشه‌ی سیاسی مانع تجویز انهدام نظام سیاسی برخاسته از آن عقلانیت می‌شود؛ فلذا همواره نظام سیاسی خود را عقلانی می‌داند و آن را زیر سوال نمی‌برد. نظام جمهوری اسلامی ایران نیز که بر مبنای اقتناع عمومی نسبت به عدم مشروعیت نظام سابق و مشروعیت نظام جایگزین بنیان نهاده شده است، مستثنی از این سه دلیل منطقی نیست. دستاوردهای این نوشتار می‌تواند نقطه‌ی آغازینی برای گفت‌وگو در ادبیات حقوقی و کرسی‌های آزاداندیشی در محافل علمی و آکادمیک باشد.

## واژه‌های کلیدی:

حق تعیین سرنوشت، حق حاکمیت ملی، حاکمیت سیاسی، رفراندوم، قانون اساسی.

\* استادیار مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره) و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه  
(bagherzadehfirst@yahoo.com)

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

امکان‌سنجی  
دوره‌ای شدن  
حاکمیت سیاسی در  
قانون اساسی  
(۶۵ تا ۸۲)

رابطه‌ی حق حاکمیت ملی با حق انتخاب نسل‌ها از موضوعات مهمی است که امروزه با انگیزه‌های مختلفی در جامعه مطرح می‌شود. گاهی حق حاکمیت بر سرنوشت برای نسل‌هایی مطرح می‌شود که در دورانی پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند که پیش‌تر از آن‌ها، نظام سیاسی شکل گرفته و قانون اساسی نیز رسمیت یافته است؛ در نتیجه ایشان هیچ نقش مستقیمی در تحقق آن نداشته‌اند. لذا باید به این پرسش پاسخ داد که آیا نسل‌های بعدی جامعه حق حاکمیت دارند؟ چگونه می‌توانند این حق را در انتخاب نوع نظام سیاسی به کار بگیرند؛ در حالی که معمولاً نظام‌های سیاسی برای چنین انتخاب و گزینشی، راهی در نظر نگرفته و حتی قوانین اساسی نیز برخی از اصول را غیرقابل بازنگری می‌دانند؟! برای نمونه؛ مخالفان جمهوری اسلامی ایران در مقام تلقین نفی مقبولیت نظام در میان نسل‌های دوم و سوم و ... مسأله‌ی رفراندوم را پیش کشیده و مدعی هستند با گذشت چند دهه از عمر نظام جمهوری اسلامی ایران، وقت آن رسیده است که همه‌پرسی دیگری برگزار شود تا نسل‌های بعد از مؤسسین، رای «آری» یا «نه» خود به این نظام و قانون اساسی اعلام کنند. در تحلیل و بررسی این ادعا، مطالبی به شرح زیر ارائه می‌شود:

### استثنای پذیرای اصل «حاکمیت بر سرنوشت»

مسأله‌ی حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش یک اصل همگانی و استثنای پذیر بوده و حق همه‌ی انسان‌هاست تا بتوانند سرنوشت خود را آن‌طور که می‌خواهند رقم بزنند. نسل دوم و سوم ایران اسلامی نیز - با توجه به مستندات و استدلال‌های پدران‌شان - راه آنان را راه ترقی و پیش‌رفت می‌دانند و حتی گاهی اوقات از آن‌ها جلوتر و ثابت قدم‌تر عمل کرده و در طی این مسیر پرافتخار و فتح قله‌های رفیع سعادت در همه‌ی زمینه‌ها، اعم از مادی و معنوی، مشتاق‌تر ظاهر می‌شوند.

در عین حالی که نظام سیاسی، خود را دست‌خوش دگرگونی اساسی قرار نمی‌دهد، اما این ملت‌ها هستند که همواره نظام‌های سیاسی خود را بر می‌گزینند؛ و نظام مقبول‌شان را می‌آورند و نظام سیاسی غیرمقبول را پس می‌زنند. تاریخ همه‌ی انقلاب‌ها حاکی از این حقیقت جامعه‌شناختی است که مردم منتظر نمی‌مانند تا نظام سیاسی، به آن‌ها اجازه دهد که دگرگونی کنند و نظام سیاسی دلخواه خود را پدید آورند؛ بلکه این مردم هستند که می‌توانند برای نمونه، نظام دوهزاروپانصد ساله‌ی سلطنتی را، با اراده‌ی خودشان یک‌باره درهم پیچیده و به جای آن یک نظام ارزشی را به وجود آورند. این حقیقت حاکی از حتمیت

و خلل ناپذیری حق خدادادی حاکمیت بر سرنوشت است که همه‌ی انسان‌ها - بلااستثنا - از آن برخوردارند.

مبنای حاکمیت ملت، همانا «آزادی و اختیار تکوینی» انسان است که از سنت‌های الهی است و مبنای مسئولیت انسان به‌شمار می‌رود. خداوند خواسته است تا انسان خودش سرنوشت خویش را رقم زند. خداوند متعال سرنوشت هر قوم و ملتی را بر اساس این حاکمیت تکوینی رقم می‌زند و سعادت و شقاوت آن‌ها به‌واسطه‌ی اراده‌ی انتخاب‌گر ایشان شکل می‌گیرد (عد، آیه‌ی ۱۱).<sup>۱</sup> در واقع، هرچند قضا و قدر الهی بر همه‌ی جهان هستی حاکم است، اما قضای الهی نافی اختیار انسان نیست؛ بلکه انسان به حکم قضا و قدر حتمی خداوند، بر سرنوشت خویش حاکم است تا سزاوار بهره‌مندی از پیامدهای رفتار خویش باشد (بقره، آیه‌ی ۲۸۶)<sup>۲</sup> و مسئولیت اعمال خود را برعهده بگیرد (دهر، آیه‌ی ۳).<sup>۳</sup> به‌هرحال، این انسان که می‌تواند هرنوع مسیری را در زندگی‌اش انتخاب نماید (کهف، آیه‌ی ۲۹)<sup>۴</sup>؛ درعین‌حالی که پروردگار عالم از او خواسته است که از وحی و هدایت ویژه‌ی الهی پیروی کرده (انفال، آیه‌ی ۲۴)<sup>۵</sup> و از خداوند و رسولش اطاعت کند (نساء، آیه‌ی ۵۹).<sup>۶</sup>

اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر

سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند».

مراد از «حق حاکمیت ملی» همان حق تعیین سرنوشت عمومی است که خدا بر اساس اختیار فطری انسان به او داده است. در مسیر اعمال همین حق عمومی است که بخش عظیمی از نسل جدید نیز - که در عرصه‌های دفاع از نظام اسلامی سر از پا نمی‌شناسند - درحال اعمال حق حاکمیت بر سرنوشت خود هستند.

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

۲. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ».

۳. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا».

۴. «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ».

۶. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

## نقش پذیرش نسل‌ها در استمرار مشروعیت نظام اسلامی

آنچه در مسأله تأثیر تبدیل نسلی در مشروعیت نظام سیاسی، باید بدان توجه داشت این است که اساساً هیچ نسلی - چه نسل مؤسس و چه نسل‌های بعد از آن - از نظر فلسفی و عقلی در مشروعیت حکومت تأثیر ندارند؛ چراکه مشروعیت حکومت، برآمده از ارزش‌های دینی‌ای است که یک ملت متدین به آن‌ها پایبند هستند. در واقع، اتخاذ هرگونه سیاستی در نظام اسلامی متأثر از جهان‌بینی و اعتقادات اسلامی است و راز و رمز یگانگی دیانت و سیاست نیز در همین مسأله نهفته است. بر همین اساس، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پایه‌های نظام را: «ایمان به خدای یکتا»، «اختصاص حاکمیت و تشریح به او» و «لزوم تسلیم در برابر او، وحی، عدل، امامت»، «کرامت و ارزش والای انسانی، توأم با مسئولیت او در برابر خدا» دانسته و هدف خود را «قسط و عدل»، «استقلال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی» و «همبستگی» می‌داند؛ لازمه‌ی این امر: اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت، استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته‌ی بشری و تلاش در پیش‌برد آن‌ها؛ همراه با نفی هرگونه ستم‌گری، ستم‌کشی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری اعلان کرده است (اصل دوم قانون اساسی).

از دیدگاه اسلام، هم قانون‌گذاری باید منتسب به خداوند باشد و هم متصدی اجرای قانون؛ یعنی قانون را یا خداوند مستقیماً و از طریق وحی بیان می‌کند، یا آن قوانین باید در سنت بیان شده باشند. بخشی از این قوانین همیشگی و ثابت و تغییرناپذیرند و بخشی نیز قوانین متغیر هستند که تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و اختیار تعیین آن‌ها در عصر غیبت به کسانی داده شده است که هم از نظر آشنایی به مکتب و هم از نظر تقوا و عدالت و هم از نظر آگاهی به مصالح جامعه به امام معصوم نزدیک‌تر هستند. در بخش اجرایی، خداوند متعال متصدی اجرا نیست؛ بلکه این کار توسط فردی انجام می‌گیرد که مسئول اجرای قانون است. آن شخص در درجه‌ی اول شخص پیامبر (ص) و سپس امام معصوم (ع) و در درجه‌ی سوم کسی است که از طرف پیامبر و یا امام معصوم به طور خاص یا عام تعیین شده باشد. در نظام اسلامی، ولایت و رهبری منتسب به حاملان مکتب اسلام است؛ بنابه آموزه‌های این مکتب، اداره‌ی جامعه توسط حاملان مکتب امری کاملاً طبیعی و منطقی می‌نماید. در زمان غیبت، فقیه همان اسلام‌شناسی است که با قدرت علمی خود اسلام را از متون دینی استخراج کرده و با داشتن ملکه‌ی عدالت و تقوی اجرای آن را تضمین می‌کند. بنابراین مردم در مشروعیت بخشیدن به قوانین و مجریان نقشی ندارند و قایل شدن به چنین نقشی با اصل توحید سازگار نیست؛ زیرا حاکمیت تکوینی بر جهان آفرینش نتیجه‌ی منطقی دلائل متقن توحیدی است و در راستای حاکمیت تکوینی، ولایت تشریحی نیز از آن خداست. به

موجب همین اصل، اطاعت از غیر خدا، اطاعت از طاغوت و شرک است و کفر به ولایت طاغوت، لازمی ایمان شمرده می‌شود: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا» (بقره، آیه ۲۵۶).

البته این معنا از مشروعیت که در فلسفه‌ی سیاسی به معنای حقانیت است، منافاتی با پذیرش مشروعیت جامعه‌شناختی مردم که در علم جامعه‌شناسی مطرح می‌شود، ندارد. یعنی برپایی نظام اسلامی منوط به مشارکت، همیاری و همراهی قاطبه‌ی مردم است تا بتواند پای‌برجا بماند. به همین ترتیب، منافاتی با نقش مردم در مشروعیت فقهی حاکم اسلامی نیز ندارد؛ زیرا اگرچه حاکم اسلامی مشروعیت خود را از خداوند دریافت می‌کند، اما اعمال این مشروعیت که باید با اذن الهی همراه باشد، منوط به رضایت و پذیرش مردم است. پیامبر اکرم (ص) به امیرمومنان علی (ع) فرمود:

«یا بن ابی طالب! لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا ققم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه؛ ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من از آن توست؛ پس اگر در سلامتی (و آرامش) پذیرای ولایت تو شدند و به (حکومت) تو رضایت دادند، اداره‌ی امور آنان را بر عهده بگیر و اگر در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار» (ابن‌طاووس، کشف‌المحجۃ، ص ۱۱۰).

مطابق این حدیث، اگرچه ولایت از آن علی (ع) است، اما اعمال این ولایت حقه و اجرای آن منوط به پذیرش توأم با رغبت مردم است. حضرت مأمورند تا مردم پذیرای حکومتش نشده‌اند از به‌دست گرفتن قدرت و حکومت خودداری نمایند. در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز تفکیک میان مقام مشروعیت در مقام اعمال و اجرا را باید در نظر داشت. چنان‌که نمایندگان حضرت امام خمینی (ره) در دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور از ایشان به شرح زیر استفتا کردند:

«باسمه تعالی، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از اهداء سلام و تحیت، در چه صورت فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه‌ی اسلامی ولایت دارد؟ (نمایندگان حضرت‌عالی در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور: خاتم یزدی، توسلی، عبایی، کشمیری، قاضی عسکر)».

امام راحل در جواب مرقوم فرمودند:

«باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم

#### سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

امکان‌سنجی دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی در قانون اساسی (۶۵ تا ۸۲)

از آن یاد شده است. و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین. روح‌الله الموسوی الخمینی (صحیفه امام خمینی، جلد ۲۰، ص ۴۵۹ پاسخ استفتاء مورخ ۲۹ دی ۱۳۶۶ / ۲۸ جمادی الاول ۱۴۰۰).

اگرچه حضرت امام در ابتدای این پاسخ، مرقوم داشته‌اند: «ولایت در جمیع صور دارد»، که این امر ناظر به مقام ثبوت ولایت است و رأی مردم در تحقق آن هیچ‌گونه دخالتی ندارد، اما «تولی امور مسلمین» که همان مقام اعمال ولایت است، از نظر ایشان متوقف بر رأی مردم می‌باشد. از همین رو ایشان تأکید می‌کنند: «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین».

### شکل‌گیری نظام اسلامی بر اساس احترام به حاکمیت مردم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از نظر شیوهی تدوین، به‌جای استفاده از یکی از دو راه «تدوین قانون اساسی توسط خبرگان» و یا «رفراندوم»، راه مرکب از آن دو را برگزید و یک‌بار با تکیه بر خبرگان که منتخب مردم بودند، دیدگاه‌های مکتبی مردم را به‌دست آورد؛ و یک‌بار نیز آن را به رفراندوم گذاشت. توضیح آن‌که، وضع و تصویب قوانین اساسی در کشورها یکسان نیست و معمول‌ترین و متداول‌ترین روش به‌ترتیب زیر است:

#### ۱. قانون اساسی اعطایی / اقتداری

تاریخ قوانین اساسی حاکی از آن است که در بعضی از کشورها مقام صلاحیت‌دار برای وضع و تصویب قانون اساسی، سلطان و شاه بوده و به‌شیوهی اعطایی و از روی اقتدار شاه به تصویب می‌رسیده است.

#### ۲. قانون اساسی نیمه‌اعطایی / نیمه‌اقتداری

گاهی نیز قانون اساسی کاملاً از سوی شاه دیکته نشده و به روش اعطایی نیست، بلکه محصول اراده‌ی شاه و ملت است؛ چنان‌که در کشور ایران در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه صادر شد و سپس مجلس ملی مرکب از نمایندگان شاه و ملت تشکیل یافته و به تدوین قانون اساسی مبادرت ورزید. به این نوع قانون اساسی، نیمه‌اقتداری یا نیمه‌اعطایی گفته می‌شود.

#### ۳. قانون اساسی مردم‌سالار یا دموکراتیک

در بیش‌تر موارد قوانین اساسی ثمره‌ی نهضت‌ها و انقلاب‌هاست که از طریق مردم یا نمایندگان آن‌ها به دو شیوه‌ی زیر به تصویب رسیده است:

## الف- مستقیم و بی‌واسطه

در این شیوه قانون اساسی مدون شده به‌طور مستقیم به‌تصویب مردم می‌رسد، نه این‌که مردم نمایندگان را انتخاب کنند که آنان قانون اساسی را به نمایندگی از مردم به‌تصویب برسانند.

## ب- غیرمستقیم و باواسطه

در این شیوه مردم به واسطه‌ی نمایندگان خود و در قالب انتخاب و کلاء، تحت عنوان مجالس مؤسسان یا کنوانسیون‌ها به تصویب قانون می‌پردازند. لذا اعضای این مجالس که نمایندگان مردم هستند، به نمایندگی از آنان قانون اساسی را به‌تصویب می‌رسانند.

## ج- شیوه‌ی مختلط: خبرگان/مؤسسان - فراندوم

در بعضی از کشورها نیز شیوه‌ی سومی برای تصویب قانون اساسی به‌کار گرفته می‌شود. در این طریقه که یک شیوه‌ی تلفیقی و مضاعف از دو نحوه‌ی انتخابات و فراندوم است، در ابتدا مردم عده‌ای از صاحب‌نظران و آشنایان به دانش قانون‌گذاری را انتخاب می‌کنند، تا آنان قوانین مورد نیاز مردم را تهیه و تنظیم کنند و سپس آن را جهت تصویب به آرای عمومی می‌گذرانند (ر.ک: قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۷، ص ۴۵-۴۶).

در نظام جمهوری اسلامی ایران، تصویب قانون اساسی به شیوه‌ی مضاعف و تلفیقی بوده است؛ یعنی یک‌بار توسط خبرگان منتخب ملت تصویب شده و بار دیگر نیز به تصویب مستقیم مردم رسیده است. این‌گونه ایفای نقش از سوی مردم بیان‌گر نقش مضاعف مردم در تأسیس جمهوری اسلامی ایران است.

## بازنگری در قانون اساسی مجرای اعمال حاکمیت نسل‌ها

تاکنون یک بار با مشارکت مردمی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بازنگری صورت گرفته و طبق دستور حضرت امام (ره) با برگزاری همه‌پرسی، بر اساس اصلاحات شورای بازنگری، مورد تصویب ملت ایران نیز واقع شده است. بر اساس بازنگری به‌عمل آمده در سال ۱۳۶۸، هم‌اکنون نیز امکان بازنگری در قانون اساسی - در اصل یک‌صد و هفتاد و هفتم - پیش‌بینی شده است. مطابق این اصل، محتوای اصول مربوط به: اسلامی‌بودن نظام و ابتدای کلیه‌ی قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌بودن حکومت و ولایت‌امر و امامت امت و نیز اداره‌ی امور کشور با اتکاء به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

امکان‌سنجی دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی در قانون اساسی (۶۵ تا ۸۲)

با این وجود، هنوز جای این سوال باقی است که چگونه نسل مؤسس می‌تواند انتخاب نسل‌های بعد از خود را محدود کند؟

### حق نسل مؤسس در محدودسازی انتخاب نسل‌های بعد!

در پاسخ به این سوال باید خاطر نشان کرد، از آن‌جا که محتوای اصول یادشده، ارکان و ماهیت و جوهره‌ی نظام جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دهد، قانون‌گذار قانون اساسی نخواسته است با تجویز تغییر در این اصول، براندازی را قانونی کرده و قانون اساسی را که مبنای ثبات نظام سیاسی است، به مبنای براندازی و استحاله‌ی نظام اسلامی تبدیل کند؛ چه آن‌که هرگونه تلاشی در راستای استحاله یا براندازی نظام اسلامی قطعاً با محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه‌ی قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران منافات دارد؛ زیرا حفظ نظام اسلامی یک وظیفه‌ی شرعی است و ضرورت فقه شیعیه به‌شمار می‌رود و اساساً تجویز چنین امری ماهیت قانون اساسی را دچار تضاد درونی و پارادوکس می‌کند. چنان‌که جمهوری بودن حکومت و نیز اداره‌ی امور کشور با اتکای به آرای عمومی که بیان‌گر حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت خویش است، اصلی الهی و اسلامی است و قانون اساسی باید به موازات حاکمیت دیگر اصول و احکام اسلام، مراقب و پشتیبان آن نیز باشد.

نسل مؤسس، نسلی هستند که نظامی را بر مبنای «جمهوریت» و «اسلامیت» تأسیس کرده‌اند؛ در میان برداشت‌های «اسلامی» نیز، مراد آن اسلامی بوده است که بر اساس ولایت‌فقیه و مشارکت مردمی استوار باشد. این ارکان از منظر نسل مؤسس مقتضای محاسبات عقلانی است؛ بنابراین باید محاسبات لازم برای صیانت این نظام و ارکان آن را نیز در نظر داشته باشند. از این‌رو، تغییرات در درون ساختار نظام را تاحدی مجاز دانسته‌اند که به ارکان نظام سیاسی خدشه وارد نسازد. بدیهی است این پیش‌بینی قانونی تا زمانی که ملت ایران پایبند به این اصول عقلانی و ارزش‌های الهی و انسانی باشد، منافاتی با خواسته‌های نسل‌های بعدی نخواهد داشت و نسل‌های جدید نیز با درک مشترک نسبت به اهمیت این ارکان، با نسل مؤسس همراه خواهند بود. چیزی شبیه درک مشترک اقدامات اقتصادی که نسل مؤسس بر مبنای محاسبات علمی انجام داده است و تا زمانی که اعتبار این محاسبات علمی پابرجاست، اعتبار و مقبولیت آن اقدامات نیز مورد تأیید نسل‌های بعد نیز هست. نسل‌های جدید نمی‌توانند بر نسل مؤسس خرده بگیرند که چرا سدهایی با عمر صدساله ساخته‌اند و به خودشان حق داده‌اند سرنوشت اقتصاد جامعه را به تشخیص‌های خود پیوند بزنند! زیرا در چنین صورتی، در واقع این محاسبات علمی است که مبنای اقدامات

فصلنامه

علمی

پژوهشی

سینا



اقتصادی بوده است، نه خواست شخصی و فردی نسل مؤسس. اعتبار و ضرورت دفاع از موجودیت سدهایی که ساخته شده نیز منوط به بقای اعتبار محاسبات مربوط به ضرورت آنهاست. وقتی نسل پنجاه سال قبل یک سدی را احداث می‌کند، نسل بعد در راستای صیانت از حاکمیت ملی و صیانت از منابع ملت، خود را مجاز به تخریب آن نمی‌داند؛ مگر آن که بتواند سست‌بنیانی آن سد را اثبات نماید. نظام سیاسی هم به پشتوانه‌ی اثبات استحکام اصول ثابت و بنیادین خود است که پایدار می‌ماند. به بیان روشن‌تر، در پاسخ به این سوال که: «آیا یک نسل این حق را دارد که برای نسل‌های بعد از خود نیز تصمیم‌گیری کند و در قانون اساسی اصول لایتغیری را بگنجاند که امکان بازنگری در مورد آنها وجود نداشته باشد؟» می‌توان گفت: اگر مراد، حق تکوینی و به عبارتی اختیار فلسفی است - از نظر تحقق خارجی - تاریخ انقلاب‌ها حاکی از این حقیقت جامعه‌شناختی است که مردم منتظر نمی‌مانند تا نظام سیاسی به آنها اجازه دهد که آن را نپذیرند و منهدم‌اش سازند؛ بلکه این حقیقت حاکی از حق خدادادی است که همه‌ی انسان‌ها را در تعیین سرنوشت خود مختار آفریده است. اما اگر مراد از حق داشتن در این سوال حقانیت فلسفی است، اولاً اجازه از نسل‌های بعد ممکن نیست؛ چون فرض آن است که نسل‌های بعدی موجود نیستند. ثانیاً این اجازه منشأ مشروعیت نیست؛ چون طبق مباحثی که پیش‌تر در این نوشتار مورد اشاره قرار گرفت، اساساً حقانیت و مشروعیت فلسفی، تابع رای هیچ یک از نسل‌ها نیست. بنابراین از آن‌جا که مشروعیت تابع عقلانیت است، نه تابع رضایت؛ چاره‌ای نیست جز آن که حق، تابع عقلانیت تصمیمات مورد نظر باشد.

به‌طور خلاصه باید بگوییم همان‌گونه که هر نسلی برای عمران اقتصادی و دراز مدت یک کشور - که سرنوشت نسل‌های بعد را تحت تاثیر قرار می‌دهد - حق اتخاذ تصمیمات علمی را دارد و می‌تواند اقدامات منطقی و داخل در عقلانیت را انجام دهد، طوری که نسل‌های بعد نیز خود را ملزم به حفظ آنها می‌دانند؛ به همین ترتیب، تأسیس نظام سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیست، بلکه به‌طریق اولی، زیربنای هرگونه تحول جامعه‌ساز و انسان‌ساز، نوع نظام سیاسی حاکم بر یک جامعه است.

از سوی دیگر، قرار دادن اصول لایتغیر در قانون اساسی به معنای سلب اختیار تکوینی نیست؛ این‌گونه اصول بیان‌کننده‌ی ستون‌های اصلی و مقومات نظام سیاسی موجود هستند. ملت‌ها در طول تاریخ نشان داده‌اند که می‌توانند حتی نظام‌های حق را نیز یاری نکنند و یا عوامل سقوط آن را فراهم آورند؛ تاریخ از این نظایر کم ندارد. لکن قرار گرفتن چنین اصولی در قانون اساسی به معنای قرار دادن چراغ‌های راهنمایی است و به نسل‌های بعد هشدار می‌دهد که خطوط قرمز یک نظام اسلامی و مردمی چیست. در این راستا، تغییر

اصول مربوط به جمهوریت و یا اسلامیت، انهدام ستون‌های اصلی نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود و نسل‌های جدید باید توجه داشته باشند که دست‌بردن در این اصول به معنای نادیده گرفتن ارکان نظام اسلامی است. شاهد رکن‌بودن این موارد نیز ضمیمه‌ی این دستورالعمل است که همان فقه و شریعت اسلامی است و مورد قبول و عنایت همه‌ی نسل‌های یک ملت مسلمان است. راه بحث و مجادله در خط قرمز بودن این اصول نیز همواره باز است؛ و هرچه در این امور بیش‌تر بحث و گفت‌وگو شود، معلوم خواهد شد که نسل مؤسس با پشتوانه‌های فقهی و علمی دست به چنین گزینشی زده‌اند. حلقه‌ای از مجتهدین و زبده‌های اسلام‌شناس روزگار که در رأس آنان شخصیتی هم‌چون امام خمینی(ره) حضور داشت، در شناسایی اسلام کمال دقت نظر را اعمال کرده‌اند و اسلامی را در معرض گزینش مردم نهاده‌اند که هم حامی جمهوریت و حاکمیت مردم است، و هم حاکمیت الهی را الزامی می‌داند.

با این وجود، اگر مراد از حقانیت در این سوال، مشروعیت فقهی باشد، باید گفت: اجازه از نسل‌های بعد، نه در شرع و نه در حقوق مفهوم ندارد؛ چون سالبه به انتفای موضوع است و نسل بعدی وجود ندارد تا از او اجازه گرفته شود. وانگهی مشروعیت فقهی نیز تابع مطابقت این تصمیمات و اقدامات با مفاد شریعت است، نه رضایت انسان‌ها. بنابراین هر تصمیمی در مورد دیگران که سرنوشت آن‌ها را به سمت اهداف شریعت تغییر دهد، از نظر شرعی هم مجاز است و هم مطلوب. بدیهی است که تأسیس نظام سیاسی هم از این قاعده نه تنها مستثنی نیست، بلکه به‌طریق‌اولی مطلوب است؛ چون زیربنای هرگونه تحول به سمت اهداف شریعت محسوب می‌شود. مگر آن‌که نسل‌های بعدی نخواهند هدایت الهی را بپذیرند که امر دیگری است و از بحث ما خارج است.

بنابراین، اگر نظام مورد نظر نسل مؤسس «اسلامی» باشد، همه‌ی متشرعین - چه نسل اول و چه نسل‌های بعد - ملزم به حفظ دستاوردهای دینی و تقویت آن‌ها هستند؛ چون مشروعیت در این حوزه تابع اراده‌ی تشریحیه‌ی الهی است، نه تابع رضایت. و تا زمانی که حکومت دینی شرایط مشروعیت الهی خود را از دست نداده باشد، حفظ آن بر همه‌ی نسل‌ها، حتی نسل مؤسس واجب است. درست مثل مسجدی که تخریب آن شرعاً حتی بر سازنده‌ی آن نیز حرام است.

### تنافی دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی با ثبات و پیشرفت

نظام سیاسی برای ایجاد ثبات در جامعه پدید می‌آید و قانون اساسی این امر را تضمین می‌کند که جامعه و کشور به آرامش و استقرار و پیشرفت دست یابد. پیش‌بینی رفتارندوم

برای اصل نظام سیاسی پس از تأسیس و استقرار آن، از آن‌جاکه با روح نظام سیاسی - که همانا ثبات است - سازگار نیست و در حقوق اساسی کشورها متروک است؛ از این‌رو معمولاً قوانین اساسی هرچند ممکن است تغییراتی را در خود پذیرا باشند، اما این تغییرات هرگز به‌حدی نیست که ماهیت یک نظام سیاسی را متغیر کند.

به‌عبارت‌دیگر، این که «چرا قوانین اساسی برای خود اجل و زمان انتها و حتی تردید و رفراندوم تعیین نمی‌کنند» به این مطلب بر می‌گردد که میان دو ارزش «حق حاکمیت» و «حق ثبات و امنیت» را - که هر دو برای همه‌ی جوامع و ملت‌ها امر مطلوبی هستند - جمع کنند؛ زیرا ثبات هر جامعه به ثبات نظام سیاسی‌اش منوط است و نباید این ثبات دست‌خوش تحولات احساسی و آنی و مقطعی، به‌بهانه‌ی تبدل نسل‌ها گردد. به‌همین خاطر، مجرای تأمین هدف هر نسلی در تغییر نظام سیاسی را منوط به اثبات عقلانیت این اقدام و به‌تبع آن، همراهی ملت می‌دانند که همان انقلاب با تعریف خاصی است که در علوم سیاسی وجود دارد. نسلی که به دنبال تغییر یک نظام سیاسی است باید دارای منطقی قوی باشد که انقلاب او را حقانیت بخشد. کاری که ملت ایران در سال ۵۷ انجام داد، نفی و نقد نظام شاهنشاهی بود که چون در آن نقد موفق بود، توازن میان ثبات‌خواهی و دگرگون‌طلبی را برهم زد و کفه‌ی توازن را به‌نفع حقانیت انقلاب متحول ساخت.

طبیعی است اگر تغییر نظام سیاسی یک امر به‌طور ذاتی با ارزش بوده و حق ذاتی هر نسلی باشد، باید پس از هر مدت زمانی که تعداد نسل جوان یک کشور به نصاب قابل اعتنایی برسد، بپذیریم که نظام سیاسی قبلی جای خود را به نظام سیاسی جدید بدهد. در حالی که در این فرض مصالح مهم اجتماعی، مثل ثبات و پیشرفت فدای خواست‌های زودگذر نسلی می‌گردند و این امر با پذیرش تزلزل و روزمرگی در ارکان اساسی یک کشور همراه است؛ چون نظام سیاسی، یک قانون جزئی نیست که با آمدوشد خود ثبات و استمرار جامعه را دچار خلل نسازد.

### رابطه‌ی دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی با عقلانیت نظام سیاسی

استواری نظام سیاسی بر مبنای اندیشه‌ی سیاسی عقلانی مانع از تجویز انهدام آن است و تنها راه تغییر نظام سیاسی، تحول در مبانی اندیشه‌ی سیاسی و تزلزل در پایه‌های عقلانی نظام سیاسی است؛ این کار در نهایت به انقلاب می‌انجامد. جایگزینی هر نظام سیاسی، عقلاً منوط به ابطال نظریه‌ی سیاسی موجود و اثبات نظریه‌ی سیاسی جایگزین و به‌تبع آن، اقتناع عموم ملت؛ و در نتیجه، خیزش ملت و تحقق انقلاب به‌معنای واقعی کلمه است. چنان‌که

نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر این اساس بر خرابه‌های نظام ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی بنیان نهاده شد.

معمولاً زمانی انقلاب به‌راحتی به تحقق می‌پیوندد که اساس عقلانی و معیارهای عقلایی نظام سیاسی موجود مورد تردید قرار بگیرند؛ به‌عبارت‌دیگر، آن‌گونه که علمای نظریه‌ی انقلاب معتقدند، نارضایتی عمیق و بنیادین در کنار تئوری جایگزین، عموم مردم را به برهم‌زدن بنیادین وضع موجود متقاعد سازد. یعنی جامعه‌ی زمانی به تحول و جایگزینی کامل نظام سیاسی تن می‌دهد که از عمق‌جان نظام سیاسی موجود را زیر سوال ببرند و پایه‌های ایدئولوژیک آن را مردود بدانند. بطلان پایه‌های فکری نظام سیاسی موجود در باور مردم و اندیشمندان جامعه، سنگ‌بنای اندیشه‌ورزی در مورد تئوری جایگزین است؛ به‌همین جهت هر نسلی برای تحقق تحول مطلوبش نسبت به اصل نظام سیاسی، ابتدا باید اثبات کند که نظام موجود، از استحکام فکری و اندیشه‌های بنیادین قوی و قابل اعتمادی برخوردار نیست. نسل خواهان انقلاب چاره‌ای ندارد که در یک ستیز فکری، اندیشمندان جامعه را با خود همراه سازد؛ این همان کاری بود که امام خمینی با جامعه‌ی خویش کرد.

امام خمینی (ره) ریشه‌ی اصلاح‌ناپذیری نظام سیاسی را در اساس اندیشه‌ی غلط و منحرف نظام شاهنشاهی می‌دید، لذا علیه پایه‌های آن نظام، استدلال‌هایی را فراهم آورد. این‌گونه نبود که ایشان صرفاً به خواست نسلی خود برای تعیین سرنوشت، بدون اتکا به پشتوانه‌ی منطقی استناد کنند؛ و نگفتند که چون ما یک نسل جدید هستیم، لذا به‌طور مطلق حق داریم نظامی که پدران ما آورده‌اند را براندازیم و آن را قبول نکنیم. ایشان یک انسان انقلابی و تحول‌خواه بودند، و درعین‌حال یک فیلسوف؛ بنابراین نظام سیاسی موجود را از نظر عقلی باطل ساخت و سپس به حق خویش و ملت خویش مبنی بر نخواستن و گزینش‌گری اشاره کرد. نسلی که می‌خواهد سرنوشت جامعه را رقم بزند و آن را متحول کند، باید در اولین اقدام، جامعه را با خود همراه سازد. راه همراه‌سازی و توجیه عقلانی جامعه به این سمت است که نظام موجود، یک نظام برآمده از برهان و استدلال نیست و پایه‌های متناسب فرهنگی لازم در جامعه‌ی خاص را ندارد؛ لذا قابل دفاع عقلایی نمی‌باشد.

باتوجه به آنچه بیان شد، هر نسلی از آن‌جهت که استمرار همان ملتی است که نسل‌های پیشین بوده‌اند، باید خود را پای‌بند به اصول و باورهایی بداند که عقلاً امکان نادیده گرفتن آن‌ها وجود ندارد. تأکید بر اشتراکات عقلی و گفتمان‌های مشترک میان نسلی، غیر از تقلید کورکورانه نسل‌ها از یک‌دیگر است. همه‌ی نسل‌های یک ملت به‌ناچار باید خود را تابع یک منطق مشترک بدانند، که بر اساس آن استمرار می‌یابند؛ بنابراین اگر نسل قبلی نظامی را تأسیس کرده باشد، برای نسل بعدی نیز محترم است، اما تا آن‌جاکه با

منطق و مبانی مشترک میان‌نسلی ملت سازگار باشد. حقوق اساسی، در این چارچوب، میان انقلاب بنیادین ملت‌ها و هرج‌ومرج و آشوب‌طلبی فرق نهاده؛ دومی را ممنوع کرده و اولی را به‌دیده‌ی احترام نگریسته و برای آن سازوکارهایی اندیشیده است.

همه‌ی نسل‌هایی که در طول زمان، استمرار ملتی به حساب می‌آیند، باید خود را پای‌بند به اصول و باورهایی بدانند که عقلاً امکان نادیده گرفتن آن‌ها وجود ندارد. تأکید بر اشتراکات اعتقادی عقلی و لازم‌الاتباع، هرگز تقلید کورکورانه نیست، تا مذموم باشد. همه‌ی نسل‌های یک ملت به‌ناچار باید خود را تابع یک منطق مشترک بدانند، که براساس آن وجود دارند و استمرار می‌یابند؛ اصولی عقلی که پایه‌های منطقی حیات مشترک آن‌ها محسوب می‌شود. با این حساب، اگر نسل قبلی نظامی را تأسیس کرده است، برای نسل بعدی نیز محترم است، تا آن‌جایی که عقلانیت، پشتوانه‌ی آن است. مصلح‌بودن در این هندسه، یعنی به دنبال تعالی‌بودن و گزینش برترین‌ها؛ اما اگر تغییر آن‌چه مربوط به گذشتگان است، بدون تأمل در حقانیت آن‌ها باشد، بیش از آن‌که به اصلاح‌گری و حاکمیت بر سرنوشت مربوط باشد، ناشی از روحیه‌ی خیانت‌گری و افساد خواهد بود.

اگر نسل مؤسس نظام سیاسی‌ای را بر پایه‌های عقلانی بنیان نهد، تضمینی برای استمرار نظام سیاسی ایجاد کرده است که دچار تلاطمات زودگذر سیاسی اجتماعی نمی‌شود. در این راستا، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران بر بنیان محکم عقلانی بنا نهاده شده است؛ بنیانی که در برابر بنیان‌های رقیب توان مقابله داشته و اثبات‌پذیری دارد. در جمهوری اسلامی ایران، نسل مؤسس رمز ثبات قواعد حقوق اساسی در نسل‌های بعد را، حاکمیت الهی در سایه‌ی حکومت قوانین شریعت اسلامی (اصل دوم و چهارم قانون اساسی) قرار داده است؛ اصولی که عقلانیت خلل‌ناپذیر آن امری مفروض است و استمرار نظام سیاسی را در اندیشه و قلوب نسل‌های بعدی تضمین می‌کند.

### فرض حقوقی استمرار مقبولیت نظام سیاسی

رویه‌ی عمومی نظام‌های سیاسی در دنیا شاهد به‌کارگیری فرض حقوقی استمرار مقبولیت نظام سیاسی است تا جایی که با تحقق وقایعی مثل انقلاب، خلاف آن اثبات شود. شاید این رویه‌ی حقوقی ناشی از «فرض حقوقی» استمرار مقبولیت نظام سیاسی است. دانشنامه‌ی حقوقی دادنامه در توضیح فرض حقوقی آورده است:

فرض حقوقی که در پاره‌ای از مواد مانند ماده‌ی ۱۰۲۴ قانون مدنی به‌کار رفته است، معادل کامل آن در فقه ما شاید «اصول عملیه» است و این ضرورت در همه‌ی سیستم‌های حقوقی احساس شده که باید گاهی برای یافتن

راه حل قضایا، به فرض قانونی دست بزنند. فرض قانونی عبارت است از انگاشتن حادثه یا حالتی به صورت خاصی (به منظور رعایت مصلحتی اجتماعی و حل بعضی از مشکلات و اخذ بعضی از نتایج) مانند قرعه (در ماده‌ی ۱۵۷ قانون مدنی). فرض قانونی همیشه متضمن یک تأسیس قانونی است (یعنی کشف واقعی نمی‌کند؛ به عکس اماره، که همیشه کاشف از واقعیتی است) ([www.dadname.org](http://www.dadname.org)).

بر این اساس هیچ نظام سیاسی دموکراتیک در دنیا بعد از تأسیس مردمی و مشروع، با پیش‌بینی رفراندوم مجدد، در استمرار این مشروعیت تردید نمی‌کند. گذشته از آن که بها دادن به این تردید و دوره‌های سازی حاکمیت سیاسی بر مبنای آن، به منزله‌ی نادیده گرفتن رسالت نظام سیاسی در صیانت از حق حاکمیت ملت است که به نظام سیاسی با همه‌ی ارکان آن رأی داده‌اند.

#### دیدگاه امام خمینی در مورد مشروعیت انتخاب‌های نسل‌های گذشته

در این خصوص، گاه به سخنرانی امام خمینی (ره) در سال ورود به ایران نیز استناد می‌شود که در برابر رژیم شاهنشاهی فرمودند:

«...به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این سرنوشت ملت بعد را معین

می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ... چه حقی داشتند ملت در

آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند؟» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۲).

در خصوص بیان حضرت امام در سال ورود به ایران و در بهشت زهرا، باید گفت این بیان در تبیین غیرعقلانی بودن نظام شاهنشاهی است، که از متن کامل سخنان مربوط به ایشان در این سخنرانی قابل استنباط است و باید متن کامل آن خوانده شود:

«...این سلطنت از اول یک امر باطلی بود؛ بلکه اصل رژیم سلطنتی از اول

خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی است و خلاف حقوق بشر است. برای این

که ما فرض می‌کنیم که یک ملتی تمام‌شان رأی دادند که یک نفری سلطان

باشد؛ بسیار خوب. این‌ها از باب این که مسلط بر سرنوشت خودشان هستند و

مختار به سرنوشت خودشان هستند، رأی آن‌ها برای آن‌ها قابل عمل است؛ لکن

اگر چنانچه یک ملتی رأی دادند، ولو تمام‌شان به این که اعقاب این سلطان هم

سلطان باشد، به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این سرنوشت ملت بعد را

معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ما در زمان سابق،

فرض بفرمایید که زمان اول قاجاریه نبودیم، اگر فرض کنیم که سلطنت

قاجاریه به واسطه‌ی یک رفراندومی تحقق پیدا کرد و همه‌ی ملت هم ما فرض

کنیم که رأی مثبت دادند، اما رأی مثبت دادند بر آقامحمدخان قجر و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند. در زمانی که ما بودیم و زمان سلطنت احمدشاه بود، هیچ‌یک از ما، زمان آقامحمدخان را ادراک نکرده، آن اجداد ما که رأی دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقی رأی دادند که زمان ما احمدشاه سلطان باشد. سرنوشت هر ملت دست خودش است. ملت در صد سال پیش از این، صد و پنجاه سال پیش از این، یک ملتی بوده، یک سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته؛ ولی او اختیار ماها را نداشته است، که یک سلطانی را بر ما مسلط کند. ما فرض می‌کنیم که این سلطنت پهلوی، اول که تأسیس شد، ما فرض می‌کنیم که به اختیار مردم بود و مجلس مؤسسان را هم به اختیار مردم تأسیس کردند و این اسباب این می‌شود که بر فرض این که این امر باطل صحیح باشد، فقط رضاخان سلطان باشد، آن هم بر آن اشخاصی که در آن زمان بودند و اما محمدرضا سلطان باشد بر این جمعیتی که الان بیشترشان، بلکه الا بعض قلیلی از آن‌ها ادراک آن وقت را نکردند، چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند؟ بنابراین سلطنت محمدرضا اولاً که چون سلطنت پدرش خلاف قانون بود و با زور و با سرنیزه تأسیس شده بود مجلس، غیرقانونی است، پس سلطنت محمدرضا هم غیرقانونی است؛ و اگر چنانچه سلطنت رضاشاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آن‌ها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند. هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آن‌ها تعیین بکنند؟ این هم یک دلیل که سلطنت محمدرضا، سلطنت قانونی نیست...» (صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۲).

در واقع امام خمینی استدلال کرده‌اند که این نسل حق دارد امر غیرمعقولی که پدرانش خواسته‌اند را نخواهد. در غیر این صورت اگر برخی به نام حق تعیین سرنوشت بخواهند ثبات جامعه را برهم بزنند و میثاق ملی را که عقلانیت آن مورد تأیید همه‌ی نسل‌هاست، زیر پا بگذارند، از سوی نظام و مردم، آشوب طلب و برهم‌زنندگان نظم تلقی خواهند شد. به‌خاطر وجود عقلانیت محتوایی نظام اسلامی است که ضد انقلاب، که از همان ابتدای پیروزی انقلاب از هیچ تلاشی برای به‌صحنه آوردن مردم علیه نظام اسلامی دریغ نکرده‌اند، کم‌ترین توفیقی در جلب اعتماد عمومی برای ارائه‌ی یک آلت‌رناتیو و جایگزین منطقی برای نظام اسلامی نداشته‌اند. ده‌ها تلویزیون ضد انقلاب از مردم خواسته‌اند که در

راه‌پیمایی‌ها شرکت نکنند، پای صندوق‌های رأی حاضر نشده و رأی ندهند، در شورش‌های خیابانی علیه نظام شرکت کنند و ده‌ها دعوت دیگر که مردم کم‌ترین توجهی نکرده، بیش از پیش وفاداری خود را به انقلاب و نظام اسلامی اثبات کرده‌اند.

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار، در پاسخ به این سوال که «حق حاکمیت ملی نسبت به نسل‌های بعد از عصر تأسیس چگونه است و آنان چگونه می‌توانند آن را در گزینش نظام سیاسی اعمال کنند؟» این نتیجه به دست آمد که نظام اسلامی بر اساس احترام به این حق تأسیس شده است و پیش‌بینی امکان بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در راستای این امر است تا نسل‌های بعد بتوانند منویات خود را در چارچوب اصول این نظام سیاسی محقق سازند. اما در عین حال، این امکان مطلق نیست و شامل مواردی که به هدم ماهیت نظام سیاسی منجر شود، نمی‌شود. علت این امر را باید در این جست‌وجو:

اولاً، به رسمیت‌شناختن حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت با اندراج راه‌کارهای براندازی در متن قانون اساسی ملازمه‌ای ندارد؛ چون قانون اساسی سند اداره‌ی نظام سیاسی و صیانت از آن است، نه همه‌ی حقوق اساسی که فراتر از قانون اساسی امکان به رسمیت‌شناخته شدن دارد. از این رو، اگر در اصل یک‌صد و هفتاد و ششم قانون اساسی بازنگری در برخی اصول قانون اساسی که تغییر آن‌ها به منزله‌ی تغییر ماهیت نظام سیاسی است، ممنوع شده است، در راستای صیانت از حق حاکمیت ملت است که به جمهوری اسلامی با همه‌ی ارکان آن رأی داده‌اند.

ثانیاً، در هیچ نظام سیاسی در دنیا راه‌کار درون‌سیستمی برای تغییر اصل نظام سیاسی پیش‌بینی نشده است؛ چون پیش‌بینی راه‌کار جابه‌جایی نظام سیاسی در تعارض با حق اولیه‌ی ملت‌ها در دست‌یابی به ثبات و پیشرفت است.

ثالثاً، هر ملتی می‌تواند نظم موجود را بر اساس خواست قلبی خود برچیند و نظم جدیدی را به جای آن استوار سازد؛ اما تا اراده‌ی ملت بر ادامه‌ی نظام سیاسی است، باید بر اساس عقلانیت نظام سیاسی مانع از انهدام آن برآید، چه برسد به این که آن را دست‌خوش امواج احساسی قرار دهد.

رابعاً، جابه‌جایی هر نظام سیاسی، عقلاً منوط به ابطال نظریه‌ی سیاسی موجود و اثبات نظریه‌ی سیاسی جایگزین بوده و به تبع آن اقتناع عموم ملت را می‌طلبد. لازمه‌ی این مطلب نیز خیزش ملت و تحقق انقلاب به معنای واقعی کلمه است؛ چنان که نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر این اساس بر نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی غلبه یافته است.



بر این اساس، در مجموع، نسل مؤسس می‌توانسته است در راستای صیانت از نظام سیاسی معقول، به محدودیت اراده‌ی سیاسی نسل‌های بعد برای حفظ نظام موجود اهتمام نماید؛ فلذا ثبات نظام سیاسی، حاکمیت سیاسی دوره‌ای را بر نمی‌تابد. عقلانیت نظام سیاسی مانع دوره‌ای شدن حاکمیت سیاسی است و فرض حقوقی هم بر استمرار مقبولیت نظام سیاسی است، تا زمانی که خلاف آن اثبات شود. طبیعتاً بار اثبات فقدان مقبولیت بر عهده‌ی جریان مخالف نظام موجود خواهد بود.

## منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن طاووس (۱۳۷۰ ه.ق)، کشف المحجّة لثمرة المهجّة، النجف: مطبعة الحیدریة.
۴. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
۵. باقرزاده، محمدرضا (۱۳۸۸)، آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: انتشارات جامعه الزهرا.
۶. باقرزاده، محمدرضا (آذر و دی ۱۳۷۹)، گذری بر حقوق متقابل مردم و حاکم در جامعه علوی، مجله معرفت، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، شماره ۳۷.
۷. بوشهری، جعفر (۱۳۵۵)، حقوق اساسی، دانشگاه تهران: دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی.
۸. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸)، درسنامه فلسفه حقوق (ویراست جدید)، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، تابستان.
۹. جوان آراسته، حسین (زمستان ۱۳۷۹)، حقوق مردم در نگاه امیرالمؤمنین علی(ع)، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۸.
۱۰. خمینی، روح الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۱۱. دبیرخانه مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۵۸)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، تهران: انتشارات دبیرخانه‌ی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی.
۱۲. طالبی، محمدحسین (تابستان ۱۳۸۶)، منشأ و خاستگاه حق بشر، فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۱۶.
۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۳)، فقه سیاسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۴. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۷۳)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: نشر یلدا.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (کلیات و مبانی)، انتشارات دانشگاه تهران: چاپ هفتم.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: میزان.

۱۷. کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۸)، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران: عروج.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۸ لغایت ۱۱ بهمن ۱۳۶۵)، خاستگاه حقوق، ارائه شده در پنجمین کنفرانس اندیشه اسلامی.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، نظریه حقوقی اسلام، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۶۱)، پیرامون انقلاب اسلامی، ج ۲، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، پیرامون جمهوری اسلامی ایران، تهران: صدرا.
۲۲. مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹)، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: سروش.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: همراه.
۲۴. ورعی، سید جواد (۱۳۸۵)، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به روایت قانون‌گذار، قم: انتشارات دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.